

جهانی شدن و مسلمانان معاصر

سخنرانی استاد حسن رحیم پور ازغدی

علمای اسلام در کشورهای اسلامی در حالت‌های متفاوتی هستند: در بعضی از کشورها - مثل کشورهای خاورمیانه - که اکثریت آنها مسلمانان هستند علمای اسلام در شرایط پیامبر در مدینه به سر می‌برند و موظف به تلاش برای تشکیل حکومت دینی و اجرای حدود هستند؛ اما در کشورهایی مثل کشور شما - بوسنی - که مسلمین در اقلیت هستند، علمای اسلام باید نقشی را ایفا کنند که پیامبر اکرم (ص) در مکه ایفا کردند. شما در مقام نشر عقاید و اخلاق دینی هستید، نه اجرای حدود دینی.

از من خواسته شد در این فرصت کوتاه - که به دلیل ضرورت ترجمه، فرصت به نصف کاهش پیدا می‌کند - مختصراً در باب «جهانی‌سازی و مسلمانان معاصر» سخن بگویم. جهانی‌سازی و جهانی‌شدن، کم‌تر از پانزده سال است که وارد بورس گفت‌وگوهای آکادمیک و رسانه‌ای شده است.

«گلوبالیزاسیون» به مفهوم لازم (جهانی‌شدن) به عنوان گسترش طبیعی سیطره تمدنی است که فعال‌تر و عملی‌تر است. غرب، نه به مفهوم جغرافیایی بلکه به مفهوم سیاسی و ایدئولوژیک، دنیا را به دو بخش برتر و بربر تقسیم می‌کند!

اسلام با جهانی‌شدن به مفهوم گسترش ارتباطات، تجارت و عقل‌ابزاری هیچ مشکل ذاتی ندارد؛ اما بالعرض مشکل دارد. چون امروزه مسلمانان - متأسفانه - در حوزه سیاست، علم و اقتصاد، دست فروتر را دارند نه فراتر و برتر و در عالم ارتباطات و تبادل - حتی تکنولوژی و فرهنگ - هرچند پروسه‌ای طبیعی باشد، قوی، ضعیف را پایمال می‌کند.

من در این فرصت می‌خواهم راجع به گلوبالیزاسیون به معنای متعددی آن یعنی جهانی‌سازی با همه کار اقدارآمیزی که دارد، صحبت کنم. این دیگر یک پروسه طبیعی نیست؛ یک پروژه برنامه‌ریزی شده است. این توسعه‌طلبی استعماری، هژمونی لیبرال سرمایه‌داری در غرب، برای تسلط بر تمام جهان است. جهانی‌سازی به این مفهوم، سلطه غرب است بر جهان و به خصوص جهان اسلام؛ و در هر سه حوزه اقتصاد، سیاست و فرهنگ تعقیب می‌شود.

در حوزه اقتصاد، جهانی‌سازی به مفهوم سلطه کمپانی‌های سرمایه‌داری غرب بر منابع خام جهان اسلام است و به مفهوم سلطه این کمپانی‌هاست بر بازارهای جهانی و جهان اسلام و تغییر ذائقه مصرفی مردم.



«جهانی‌شدن» یا «جهانی‌سازی» و یا همان «غربی‌سازی جهان» پروژه یا پروسه مدیریت‌شده‌ای است که غرب به رهبری آمریکا در حال پیگیری آن است. متن حاضر، پیاده‌شده از نوار سخنرانی استاد «رحیم پورازغدی» در جمع فرهیختگان بوسنیایی پیرامون همین موضوع است. در این سخنرانی، «جهانی‌شدن» به معنای آمریکایی آن به مدد مبانی معارف دینی به نقد کشیده شده و اجمالاً به جهانی‌شدن و نگاه جهانی اسلام پرداخته شده است.

◆

**جهانی سازی
به این مفهوم دوم
عبارت است از
جهانی سازی
سلطه سیاسی
بر کشورهای اسلامی؛
که تا به حال
از طریق گسترش
جنگ های مذهبی و قومی
و ملی بین مسلمان ها
تعقیب می شد
و این اواخر
از طریق لشکر کشی
و اشغال گری
و جنگ**

◆

در حوزه فرهنگ، جهانی سازی فرهنگ سازی برای رشد مصرف گرایی، تنوع طلبی و لذت طلبی است. هدف، ایجاد وابستگی اقتصادی در جهان اسلام و غارت آن در حوزه سیاست است جهانی سازی به این مفهوم، عبارت است از جهانی سازی سلطه سیاسی بر کشورهای اسلامی؛ که تا به حال از طریق گسترش جنگ های مذهبی و نژادی و قومی و ملی بین مسلمان ها تعقیب می شد و این اواخر از طریق لشکر کشی و اشغال گری و جنگ و لاقط در جهان اسلام به اصلی ترین رکن توسعه سیاسی یا مدرن کردن سیاست - یعنی دموکراسی - هم تن نخواهند داد.

آنها می دانند که امروز در هر کشور اسلامی که انتخابات آزاد صورت بگیرد، یک جریان اسلام گرا از کار در می آید. لذا آنها نه در عراق و افغانستان - که اشغال کرده اند - بلکه حتی در مصر و عربستان و سایر کشورهای اسلامی، اجازه انتخابات آزاد نخواهند داد.

آنها اعلام می کنند امروز بعد از سقوط کمونیسم، جهان دوباره دوقطبی شده است: یک قطبش هژمونی لیبرال دموکراسی به رهبری آمریکا و صهیونیسم است و قطب دیگر، جریان اسلام گرا در توده های جهان اسلام که از آن به نهضت بیداری جهان اسلام تعبیر می شود.

سومین حوزه جهانی سازی، به مفهوم دوم، حوزه فرهنگ است که به نام گسترش فرهنگ مدرنیته، روش زندگی آمریکایی را در تمام دنیا ترویج می دهد. جهانی سازی فرهنگی به این معنا یعنی غربی سازی آمریکایی.

فرهنگ و ارزش های آمریکایی که قرار است با پوشش جهانی سازی بر دنیا تحمیل شود، چه مشخصاتی دارد؟ یکی از مشخصاتش اخلاقی زدایی و تئوریزه کردن فحشا است. فحشا و فساد اخلاقی، همیشه در تاریخ بشر بوده است؛ اما همیشه مخفی می شده است. برای اولین بار در این دوره جدید است که فحشا و فساد - مثل همجنس گرایی - علنی و تئوریزه می شود و به آن افتخار می کنند و گروه های صنفی تشکیل می دهند.

مشخصه دوم، گسترش فرهنگ سرمایه داری است که مبتنی بر اسراف و تبذیر و ربا است. آنها می گویند: جهانی سازی فرهنگی، عبارت است از گسترش اجباری، و به عبارت دیگر، گسترش اجتناب ناپذیر فرهنگ مدرنیته. آنها می گویند: یا ماییم که جلوداریم یا بقیه که در دوره گذار از سنت به مدرنیته هستند. مفهومی این است که این، یک جاده یک طرفه است، تونلی است که همه بشریت باید به دنبال ما بیایند؛ بعضی دیرتر و بعضی زودتر. این همان ادبیاتی است که کمونیست ها به کار می بردند و می گفتند: دوره سوسیالیسم آینده قطعی بشریت است؛ ما جلوتر می رویم و بقیه در حال گذار هستند و باید به ما برسند؛ و آلا نابود خواهند شد. این همان ادبیات فاشیستی است که ما قبلاً از موسولینی و هیتلر هم شنیده بودیم.

اما واقعاً کدام فرهنگ، مستحق جهانی شدن است؟ فرهنگی که به نظر من این چند مشخصه را داشته باشد:

۱. به دنبال حقیقت باشد، نه قدرت و سیطره بر دنیا؛
۲. به انسان ها به چشم موجودات شریف بنگرد، نه با نگاه ایزاری؛
۳. انسان را موجودی منطقی بداند، نه غریزی؛
۴. حق طلبی و کمال خواهی را در شمار امور ذاتی انسان بداند و به آن احترام بگذارد.

حالا این سؤال مطرح است:

آیا فرهنگی که نه حقیقت بلکه قدرت را غایت الغایات زندگی و علم و سیاست بداند و از دریچه منافع خودش به دیگران و به عالم نگاه کند، می تواند مستحق جهانی شدن باشد؟ آیا فرهنگی که انسان و جهان را عاری از هر جهت گیری ارزشی می پسندد و سکولاریزه می کند و صیغه های اخلاقی را فقط در حوزه انتخاب فردی و سلیقه ای محدود می داند و باب داوری اخلاقی را می بندد، لایق جهانی شدن است؟

آنچه امروز زیر پوشش دموکراسی، پلورالیسم و تولرانس تبلیغ می شود، دوباره یک ایدئولوژی توتالیتر است. به مسلمان ها می گویند: نسبت به عقاید خودتان شکاکانه و نسی گرایانه نگاه کنید. نوبت به خودشان که می رسد، به نام مدرنیته سرمایه داری، فرهنگ کاملاً جزمی و بسته را به بشریت تحمیل می کنند. امروز آنها به دنبال یک انحصار جهانی قدرت، ثروت و حتی تکنولوژی هستند و مرادشان از جهانی سازی، کنترل پلیسی بر کل دنیا و اعمال نظم نوین جهانی است. آنان تحت پوشش مدرنیته جهانی، به دنبال یک دست کردن فرهنگ جهان در جهت وسترنیزه شدن و غربی شدن هستند. حتی می گویند: دین و اسلام را آن گونه بفهمید که با محکومات و مختصات سرمایه داری لیبرال سازگار باشد!

طبیعی است که در نقطه مقابل، اسلام است که آن هم یک دین جهانی است. خدا در قرآن کریم فرموده که پیامبرش، «کافة للناس»^(۱) مبعوث شده است؛ یعنی برای همه بشریت. این پیامبر، اهداف و مطالبات جهانی دارد اما این مطالبات جهانی، انسانی است و در جهت مدح انسان و عدالت و فضیلت است، نه پامال کردن حقوق انسان.

در دعایی که از پیامبر اکرم (ص) برای ماه مبارک رمضان نقل شده، آمده است:

«اللَّهُمَّ اغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ؛ اللَّهُمَّ اشْبِعْ كُلَّ جَائِعٍ؛ اللَّهُمَّ اكْسُ كُلَّ غُرْبَانٍ؛ اللَّهُمَّ اقْضِ دَيْنَ كُلِّ مَدِينٍ؛ اللَّهُمَّ فَزِّجْ عَن كُلِّ مَكْرُوبٍ؛ اللَّهُمَّ رُدَّ كُلَّ غَرِيبٍ؛ اللَّهُمَّ فَكِّ كُلَّ أَسِيرٍ...».

در این دعا از خدا می‌خواهد که تمام فقیران جهان به رفاه برسند و تمام گرسنگان جهان سیر شوند و تمام برهنگان جهان لباس بپوشند. پیداست این دین مطالبات جهانی و بشری دارد و با مطالبات جهانی تفکر مقابل حتماً اشتقاق تئوریک پیدا می‌کند و پیدا کرده است.

بخش دوم عرایض در باب این است که دین در فرهنگ سرمایه‌داری لیبرال و در عصر جهانی‌سازی به مفهوم دوم، به چه مفهومی تحمل خواهد شد و به چه معنا تحمل نخواهد شد؟ وقتی از اسلام و غرب صحبت می‌کنیم، مراد نسبت اسلام و مسیحیت نیست؛ چون امروز، گرچه غرب شهروندان مسیحی دارد، ماهیت مسیحی و دینی ندارد. در تمدن غرب، طبقه مسیحی و رگه‌های مسیحی هست؛ اما این تمدن، یک تمدن سکولار و غیر دینی است و به همین دلیل، مسیحیت را حتی در حوزه‌های فردی و کاملاً بسته و محدود تحمل نخواهند کرد. دینی که اینها می‌پذیرند، دینی است که چند مشخصه زیر را داشته باشد:

یکی اینکه دین نباید مدعی قوانین مدنی و اجتماعی باشد. لذا هر دینی - و به خصوص اسلام - اگر مدعی یک دکترین اجتماعی، اقتصادی و سیاسی شد، قابل تحمل در این پروسه نیست.

مشخصه دوم این است که دینی در این دوره و این فضا تحمل می‌شود که مدعی حقیقت‌نما بودن عقاید خودش نباشد؛ یعنی گزاره‌های خودش را این دین نان‌کاغذی و غیر معرفت‌بخش بدانند، نه معرفت‌بخش.

به تعبیر دیگر، این دین اولاً بپذیرد که زبان من زبان اساطیری و غیر واقع‌نماست و دوم اینکه بپذیرد که زبان من به قدر کافی واضح نیست؛ یعنی قابل تفسیرهای متضاد است و امکان داوری در آن نیست. سوم اینکه بپذیرد که حق و باطل، نسبی و قراردادی است و چهارم بپذیرد که در مورد گزاره‌های عقیدتی خودم پافشاری نخواهم کرد.

آنها با همین پلورالیسم (کثرت‌گرایی)، رلاتیویسم (نسبی‌گرایی)، تولرانس (تساهل و تسامح) و تکیه بر بعضی از گرایش‌های هرمنوتیک می‌خواهند این چهار مشخصه را بر اسلام تحمیل کنند.

دینی برای این هژمونی قابل تحمل است که برای هسته قدرت و ثروت و رسانه‌ها در دنیا مزاحمت ایجاد نکند و تقسیم امور را به قدسی و عرفی یعنی مادی و معنوی و تفکیک ماده و معنا را به صورت تفکیک مکانیکی بپذیرد. دینی برای آنها قابل تحمل است که به پیروان خودش بفهماند که مثلاً یک‌شنبه‌ها در کلیسا مذهبی زندگی کنید، اما در بقیه زندگیتان غیر مذهبی باشد؛ وقتی به مسجد می‌روید و نماز می‌خوانید، یا به حج می‌روید، مذهبی باشید اما در اقتصاد و سیاست و فرهنگ خانواده، مذهبی نباشید! درست بر خلاف سنت پیامبر اکرم (ص) که بر همه زوایای زندگی، روح مذهب و تقوا را جاری می‌کرد و از ازدواج تا جهاد، به همه چیز صبغه دینی می‌داد. چرا هژمونی غرب می‌خواهد از اسلام چنین دینی با مشخصاتی که گفتم، بسازد؟

اولاً به خاطر اینکه اسلام بدون دکتورین، یک اسلام قابل کنترل است. و ثانیاً به خاطر اینکه غرب اساساً با دینی شبیه به آن، که همان مسیحیت اروپایی باشد، از قبل آشنا بوده است. چرا غرب به این جا رسیده است و چنین برداشتی از دین دارد؟

قرآن کریم به بخشی از این ادله اشاره کرده است. قرآن مقصر اصلی را علمای دین مسیحی و یهودی (أخبار و زُهبان) می‌داند و اشاره می‌کند که آنها دچار فساد مالی شدند:

«أَكْأَلُونَ لِلسُّخْتِ»^(۱)

قرآن کریم در جای دیگر اشاره می‌کند که آنها وحی و دین را تحریف کردند؛ چیزهایی از خودشان نوشتند و آنها را به خداوند نسبت دادند:

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ»^(۲).

قرآن در جای دیگر می‌فرماید که علمای دین در جوامع مسیحی و یهودی امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردند:

«لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرِّبَايُونَ وَالْأَخْيَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْبَاطِلُ وَأَكْلِهِمُ السُّخْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»^(۳).

آنها بی‌عدالتی و ظلم را می‌دیدند، مفساد و فحشا را می‌دیدند، ولی اینها را توجیه می‌کردند و امضای مذهب به پایش می‌گذاشتند تا به خودشان صدمه نخورد.

مجموع این عوامل باعث شد که ادیان الهی پیشین تحریف شدند و قدرت جامعه‌سازی خودشان را از دست دادند و به طور طبیعی، دین از اجتماع جدا شد.

فرهنگ و ارزش های

امریکایی که قرار

است با پوشش

جهانی سازی

بر دنیا تحمیل

شود،

چه مشخصاتی

دارد؟

یکی از مشخصاتش

اخلاقی زدایی است

که تئوریزه کردن

فحشا است.

فحشا و فساد اخلاقی،

همیشه در تاریخ بشر بوده؛

اما همیشه

مخفی می شده

است

◆
**در حوزه اقتصاد
جهانی سازی به مفهوم
سلطه کمپانی های
سرمایه داری غرب
بر منابع
خام جهام اسلام
است
و به مفهوم سلطه
کمپانی هاست
بر بازار های جهانی
و جهان اسلام
و تغییر ذائقه
مصرفی مردم**
◆

وقتی خرافات وارد دین شد، طبیعی است که تنها راه حفظ دین، جدا کردن دین از عقل است؛ و وقتی مفاسد مالی، اجتماعی و سیاسی به وجود آمد، تنها راه توجیهش تفکیک دین از سیاست و حکومت است. ما باید مراقب باشیم بلایی که بر سر مسیحیت و یهودیت آمد، عیناً بر سر اسلام نیاید. شاید سکولاریسم، عاقبت مسیحیت اروپایی بوده و برای آنها منطقی و طبیعی باشد؛ اما این عاقبت برای اسلام، طبیعی و درست نیست؛ نه به نام مدرن شدن اسلام و نه به نام جهانی سازی. وقتی از بیرون به تحولات غرب مسیحی در پنج قرن اخیر نگاه می کنیم، گویا فردی را می بینیم که تحولات شخصیتی و فکری نسبتاً منطقی بی را طی کرده، به این معنا که این تحولات قابل فهم است، گرچه درست نیست. این فرهنگ، فرهنگی متعصب، مقلد و مذهبی بود که در قرن پانزدهم و شانزدهم در اثر تماس با جهان اسلام، به تدریج ضربه خورد و متزلزل شد.

عقل گرایی، معنویت عرفانی و دینی و نیز هنر، هر سه در قرون وسطی از جهان اسلام به اروپا منتقل شد؛ اما هیچ کدام از این ها نه اومانیزم امروزی بود و نه راسیونالیسم؛ هیچ کدام ماهیت ماتریالیستی و غیر دینی نداشت. در جهان اسلام همه این ها زیر سایه توحید و شریعت بود. غرب مسیحی در قرن ۱۷ به غرب روشنفکران لاتینک تبدیل شد؛ قرن ۱۸ قرن آزادی خواهی و شورش و انقلاب بود؛ و قرن ۱۹ قرن ایدئولوژی های بشری. در قرن ۲۰ مهم ترین این ایدئولوژی های بشری ساخته غرب یعنی فاشیسم، استالینیسم و لیبرالیسم، امتحان خودشان را در صحنه جامعه بشری پس دادند.

امروز نتیجه حکومت ایدئولوژی های بشری بر غرب و جهان همین است که می بینیم: اول، فاصله های طبقاتی، دوم، فساد اخلاقی و سوم، تحیر و بن بست معرفتی یا شکاکیت. این راهی است که پیش پای ما برای فردا گشوده شده است.

در جلسه دیگری هم عرض کردم که در دعوی سنت و مدرنیته - که دعوی سنت مسیحی و فئودالی اروپا با مدرنیته لائیک غربی است - ما به عنوان جهان اسلام، هیچ کدام از دو طرف دعوا نیستیم. این دعوا به ما مربوط نیست؛ ما هیچ کدام از دو تیم این بازی نیستیم.

در برخی از موارد، فرهنگ سنت مسیحی با فرهنگ اسلامی نزدیک تر است و در بعضی موارد فرهنگ سنت مدرنیته غربی به ما نزدیک تر است و در بعضی موارد ما به عنوان مسلمان با هر دوی آنها مشکل و تضاد داریم.

ما از دینی صحبت می کنیم که در آن عقلانیت، معنویت و عدالت در کنار هم جمع شده اند. اما عقلانیت ما با راسیونالیسم الحادی غرب متفاوت است. عقلانیت ما در زیر سایه وحی و در کنار آن است. عدالت ما با شریعت الهی چفت شده است و ناقض شریعت نیست. حقوق بشر و اومانیزم ما، حقوق بشر و اومانیزمی است که بر اساس توحید است، نه بر اساس ماتریالیسم و الحاد.

معنویت اسلام نه از نوع معنویت بودایی است که هیچ ارتباطی به زندگی عینی نداشته باشد، و نه امری حاشیه ای و سلیقه ای از نوع معنویت و عرفان آمریکایی است که مثل یک سرگرمی با ال.اسی.دی و ماری جوانا تأمین می شود.

ما معتقدیم تنها دین و مکتبی که می تواند جهانی باشد، چنین مکتبی است و اساساً مفهوم خاتمیت همین است. اگر ما معتقدیم پیامبر اکرم (ص) خاتم تمام انبیا است و پس از او دیگر هیچ پیامبری نیست، معنی آن این است که این دین جهانی است؛ برای همه و برای همیشه.

۱. وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. سبأ: ۲۸.

۲. مانند: ۴۲.

۳. بقره: ۷۹.

۴. مانند: ۶۳.